







1225

1225  
/ 5







Checked  
1987

مفتی احمد علی شاہ صاحب

بنو سراج مزیں گوردہ

۱۵۴۰	۱۵۴۰
۲۴	۲۴
۳۴	۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاصل في هذا النشاء والاخر بعد فناء الاشياء والصلوة والسلام  
على امير المؤمنين سيد الانبياء وعلى آله واصحابه وعلى جميع اوليائه ائمة  
الجميع - امير المؤمنين سيد الكونين سيد الارضين سيد السموات والارضين  
سيد الانبياء والائمة محمد والمسلمين مخدوم الملة والدين سيد الاولياء والاكملين  
سراج الاصفى ملكين زينت ازكيا نصير الانبياء سلطان  
الفقراء الديرو حيد العصر مقبول بارگاه منظور اله  
شه با تمكين مادی ضالین حافی حیدرین مروج طاهر  
مکان سلطان عزم بحر کرم کنتر حلی کان کو قاتاج صفادریا  
جود و سخا عاشق النبی معشوق الله مولی الیهادی سیدی سندی مریدی  
مالکی مولانا خواجہ حافظ سید حبیب علی شاہ رضوی الدینی  
انجمنی الحیدر آبادی ادا م الله تعالی برکاتہ للعالی ببلول حیاتہ

وبعثنا في اليوم الدين وضايف ورجاله بقبليام العالمين وادفع  
 افضاله وكرامه على سائر المطالبين و اعني صفت وانه خوار كفتش واد  
 آن زينت عالم منبع كرم احمد علي حشمتي بن محمد علي بيچاره وكي غفر الله  
 نوبها و تجاوز عن سياهما عرض ميرزا و كه ابن مجتهد اليك واد  
 بيان توحيد و اقوال شهوديه و غلو فيه و وجوديه و ارشاد و غفر الله  
 و غيره كه در باب وجود باري عز اسمه كه گفتگو شده وادند هر چي كه  
 از الفاظ گزینیا ران پير طريقت قدوه عاشقان خدا شماع یافته  
 در شهر شعبان المذموم سنة ۱۲۰۳ هجری الموقر علی صاحبها صلوة و رحمة  
 تعالی و در آخره و تحفه اوقات مضامینكه سخط النور نوشته باین احترام  
 سنگ در سر فراز فرمودند آن نیز حسب موقع داخل کرده این رساله  
 را به مردم به جیب المعارف نمود. از بارگاه پیران عظام خواجگان  
 ما چشتیه بهشتیه قدس اسرارهم امیدوار قبولیت است که این رساله دستور  
 حال این کج کج قال گردد و ملطف و شفقت خواجه مادر پیران شکسته  
 شود که صدف مقصود من بیچاره از گوهر مراد مال مال شود بحرمت النوا  
 و الصاد و الاله الامجاد و بعزة خیر العباد شاه خیر آباد و به تصدق سلطان

که وجود یک است نه بیش که وجود و عدم هر دو صفت اوست اگر  
شب و خواب و موت و عدم تشبیه باشد مگر روز و بیداری و وجود حیات  
تفزیه ناشناخته ماند. پس وجود خیالی که متصف به موت و عدم است  
فی الحقیقت وجود ندارد. مخصوص حالته است چون تمثال خیال مینامد  
بزرگ خاصیت در حقیقت همان وجود واحد است نه زاید. غیر حضرت  
شیخ محمد الدین ابن عربی <sup>قدس سره</sup> وجود حق را وجود مطلق گفته. ازین سخن  
خواسته که وحدت را در کثرت ثابت کند. و حضرت شیخ محمد ابن شیخ  
فضل الله در تحفه مرسله می آورد که وجود را بسیار مرتبه نام است. اول مرتبه  
لا تعین که آن اطلاق ذات بحت است نه باین معنی که قید اطلاق و مفهوم  
سبب تعین در آن مرتبه ثابت باشد بلکه هم باین معنی که آن وجود دین مرتبه  
منزه است از اضافت جمیع نعوت و صفات مقدس است از همه اضافات  
تا از قید اطلاق نیز و این مرتبه کنه حق سبحانه تعالی است و بالا او مرتبه  
دیگر نیست بلکه مراتب تحت این مرتبه اند و این مرتبه را بمرتبه اجابت  
می نامند و در اصطلاح این قوم این مرتبه را نیز نامند. احدیت  
ذاتیه و احدیت مطلق و احدیت صرف و احدیت لائقین و عالم لایحوت

وازل الازال و ذات بخت و ذات بلا اعتبار و ذات مطلق و ذات  
 احدیت و غیب هویت و آخر لا بدایت و مرتبه لائقین - و مرتبه دومی  
 مرتبه تعین اول است از دانستن حق سبحانه تعالی مرزات و صفات خود  
 و همه موجودات را بر وجه اجمال بے امتیاز بعضی از دیگر و نام این  
 مرتبه وحدت و حقیقت محمدی دارند و حضرت خواجہ ما و مرشد ما مولانا  
 فخر الدین محمد بنی محمد چشتی الدہلوی در رسالہ عین التبعین الشاہد  
 میفرمایند قدس سرہ العزیز المبارک چون از مرتبه لائقین تنزل نماید  
 و تعین در آید آن تعین را تعین اول و عقل کل و حقیقت محمدی  
 و عقل اول و برزخ کبری و برزخ البرزخ و مرتبه اول از غیب  
 غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اعلی و لوح محفوظ و  
 مخلوق اول و اُم الکتاب و مبدأ اول و حقیقت الحقایق و البو  
 الارواح و رابطہ اول و عالم اجماع و کنز الکنوز گویند - عالم رموز  
 و اسم اعظم و برزخ اول و کنز الصفات و مرتبه اولی و وجود مطلق  
 و واسطہ اولی و عالم معنی و درہ البیضا نیز نامند - و مرتبه سومی  
 مرتبه تعین ثانی است و آن عبارت است از دانستن حق سبحانه تعالی

امروزات علیه وصفات سینۀ خود و جمیع انام را بر موطئ تفصیل و جدا شدن  
یکے از دیگرے بر اربہام و این مرتبہ را بہ واحدیت و حقیقت انسانہ نام  
دارند باین اسماء نیز انگارند۔ تعین ثانی و تجلی ثانی و منشاء الکثرت  
و مرتبہ ثانی از غیب و برزخ ثانی و نفس رحمانی و مبداء ثانی و عالم امر  
و عالم باطن و عالم ملکوت و جمیع الارواح و عالم وجود و مقام ارواح  
و عالم اسماء و پرتو وحدت و ظل وحدت و کنز الارواح و عین الیقین  
پس باید دانست کہ این ہر سہ مرتبہ قدیم اند تقدیم و تاخیر درین ہر سہ  
مرتبہ عقلی است از زمانی۔ چنانچہ عقل تقاضا میکند کہ صفات حیات مقدم  
باید بر صفت علم و قدرت و سایر صفات و نہ عکس آن شاید اگرچہ تقدیم  
و تاخیر زمانی در آن نمی نماید کہ ہمہ صفات حق سبحانہ تعالی قدیم اند اما  
در طور عقل ہمہ برین قیاس در تصور عقل چنان میشود کہ اول ذات باید  
بعد از آن صفات و اول اجمال باید بعد از آن تفصیل و این مسئلہ بسیار  
باریک است افہم نتوان کرد مگر بفکر عمیق۔ مرتبہ چہارم مرتبہ ارواح است  
و آن عبارت است از اشیاء کونی مجرودہ بسیطہ یعنی مادہ و ترکیب ندارند  
و ظہور بر ذات خود در امثال خود دارند چنانچہ مایان بر ذات خود ظاہر



و بر دیگرے نیز یعنی خود را میدانیم و دیگرے ہم ذات ما را نمیدانند  
 مرتبه پنجم - مرتبه عالم مثال است و آن عبارت از اشیاء کونیة مرکبة لطیفه  
 که مقبول نمیکند پاره شدن و دریدن و پیوستن را و مشتمل است این  
 مرتبه به همه صور چه جسم و چه ارواح و چه جان و هیچ صور نیست که او را  
 درین مرتبه مثالی مطابق کمال و نیست - و مرتبه ششم عالم اجسام  
 و بدن است و آن عبارت است از اشیاء کونیة مرکبة کثیفه که مقبول نمیکند  
 پاره شدن و پیوستن را - مرتبه هفتم - مرتبه است شامل مرجع مراتب  
 مذکوره جسمانیة و نورانیة و وحدت و واحدیت را و این مرتبه تجلی لباس  
 است اجزا که عبارت از انسان فی نظیر پس این هفت مرتبه که اول این  
 مرتبه لا ظهور است و ششم باقی مراتب ظهور کلیه اند - و مرتبه آخرین که آن  
 انفس است و فتنه ترقی کند و پیدا شود در و همه مرتبه با مذکوره بالا آنوقت  
 او را انسان کامل گویند - نقل است روزی که مکرّم سید شاه عبدالوہاب  
 چشتی زاد مجدّم که در میان بسیار متعبد و بزرگ اند و اجازت چشتیہ  
 بہشتیہ و قادر منہ عالیہ از جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ دارند  
 از بست سال زاید گشته که بہ پابندی اوقات بہ ذکر و مشغول اوقات خود



محمود داشته بمقصود رسیده صاحب توجیه شده اند و از یک اهل حال  
 اند چون در مجلس <sup>علی</sup> بر او شان کیفیت و لذت مستولی میشود حالتی  
 عجیب پیدا آرند چنانچه جناب حفر تصاحب قبله دام برکات میفرمودند که  
 حالت شاه عبدالوهاب صاحب لیس محبوبانه است آدم بر سر مقصد که روز  
 عرفه اشتند که بعضی صوفیه همه دوست گویند و بعضی همه از دوست ارشاد و فرمودند  
 که در فقراده کرده اند - شهودیه میگویند که همه دوست است - و وجودیه میفرمایند  
 که همه از دوست است و در اصطلاح صوفیه کرام وجود را بر سه مرتبه کلی مقوله  
 کرده اند - احدیت - وحدت - و احدیت - پس لاشترطی اشارت  
 بر مرتبه احدیت که وجود مطلق باشد - و بشرطی اشارت بوجود مقید باشد  
 که مرتبه وحدت و حقیقت محمدی و برزخ کبری و جامع جمیع حقایق اشیا  
 است - و بشرط لاشترطی اشارت بر مرتبه و احدیت که آنرا وجود عامه و عالم  
 شهادت گویند که جز نمودیه بیشتر نیست بر نو بآیات مطلق است - قولنا  
 الله تبارک و تعالی کیف مد الظل یعنی آیات بنی تو بسو پروردگار  
 خود که چگونه دراز کشیده است سایه خود را - چنانچه مولوی جامی قدس سره  
 السامی نیز خبر داده است که حق آفتاب و جهان جمله سایه آیدل و ما

سرايت الى الرب كيف مد الظل وحضرت شيخ محي الدين ابن عربي  
 جانیک حق را وجود مطلق فرموده حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره  
 در آن سخن در مبدع حال نزاع نموده منکر مسئله وحدت الوجود بوده اند  
 مگر در میان این هر دو بزرگ در حقیقت توحید خلاف نیست نزاع لفظی بود  
 نه معنوی زیرا که وجود را سه اعتبار است یکی اعتبار اویب بشرط شئی که وجودش  
 است - دوم بشرط لاشئی که وجود عامه است - سوم لا بشرط شئی که وجود  
 مطلق است - و آنکه شیخ محی الدین قدس سره حق را وجود مطلق گفته  
 بمعنی اخیر است و شیخ علاء الدوله آنرا وجود عامه حمل کرده در لغی و انکار آن  
 مبالغه نموده با وجود آنکه به اطلاق وجود ذات بمعنی اخیر خود اشارت کرده  
 چنانچه در بعضی رسائل البیان موجود است و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی  
 خواستند که درین بیان معراج دوم را ثابت کنند که مواج دو است - یکے آنکه  
 كان الله و له یکم مع شئی و در یافتن این است - و دوم  
 آنکه وهو الان کما کان و شرح این مشکل تر است - بالاخر حضرت  
 شیخ علاء الدوله در آخر حیات تأیید شدند و گفتند که من توبه میکنم ازین  
 سخن که مدتی یکم صدیق را زندقه گفتم - پس فرمودند جناب حضرت نصیب

قبله دام برسانه که کل مشایخ قایل نو حید وجودی اند مگر بعضی شهودی و  
 حضرت علاء الدوله ممنانی در مبدع حال شهودی بودند پس در نهایت  
 کار وجودی شدند و ما نیز وجودی ایم از همه از دست نیز همه اوست  
 ثابت میکنم و از همه از دست گفتن مطلب فوت نمیشود و از همه از دست  
 گفتن همه اوست مراد است روزی این شعر بر زبان مبارک رفته  
 که چنان صورت است و معنی است و در معنی نظر کنی همه اوست و  
 و بخط مبارک نوشته شده سر فراز فرمودند که پوشیده نیست این سخن متیقن  
 علیه است که حضرت واجب تعالی است از غایت عزت و جلال و بها  
 جلال لیکن هر طایفه کما فی نوع در مقال آورده اند انصاف از دست  
 و قبول حق بر جان خود نبه حکما میگویند که واجب تعالی فروغ از افراد  
 موجوده است صحیح نیست و چگونه صحیح باشد حقیقت حال آنست که ایشان  
 تصریح کرده اند به آنکه وجود از معقولات ثانیه است که محاذی نیست او را  
 امری در خارج پس واجب تعالی فردی چگونه تواند بود و نیز وجود  
 بآن معنی مذکور متعلق است که موجود باشد چه جائز است که عین حقیقت  
 واجب تعالی شانه و اعظم بر آنه - و بخط انور رقم فرمودند که علماء

میگویند که واجب تعالی عبارت از موجودیت که وجود و بی ازولیت و  
 متصفیات ذات و در مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال و عز و ذات موجوده و وجود  
 زاید و متصف بصفات لایتنهایی است بدانکه عرفان محققین و عظاماء اهل یقین  
 قدس ابراهیم میگویند که حقیقت واجب تعالی وجود مطلق است زیرا که واجب  
 تعالی عبارت از موجودیت که وجود و از وی است منفک را در وی گنجائی  
 نه بود و ارتفاع و بی صورت بگیرد و شک نیست که این معنی بنزد وجود موجود  
 نیست بجهت آنکه انفکاک وجود از وی مستلزم انفکاک شئ از نفس خودش  
 بود ارتفاع و بی عین انقیاب طبیعت وجود نباشد مگر عدم - و شیخی  
 مولانا پیر کبیر حضرت خواجہ حافظ محمد علیش چشتی شیربادی قدس سرہ اللہ  
 ارشاد فرمودند چنانچه آنرا بخط انور جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ نوشته  
 اند که از ورک گفته ذات بحت دست معرفت هر ولی و نبی کوتاه است تا آنکه  
 علم الہی من حیث العلم ہم ازان قاصر است بہ عالم مقتضی است که معلوم محاط  
 عالم باشد و احاطہ نقید است و ذات الہی تعالی صفاتہ منزہ است از قید  
 حتی کہ از قید اطلاق ہم منزہ است و آنکه فرمود علم الہی من حیث العلم  
 ای من حیث العلم الذی هو صفۃ و الصفاتہ غیر الذات و اما العلم

من حيث الذات ای من حيث ان الصفات عین الذاتند  
 الذات حاصل آنکه در مرتبه لاتین که ذات را از صفات در ان تمیز نیست  
 درک ذات نه گردد مرتبه تعین صفات است و وجود حق وجود واحد است  
 که به کسوتها گوناگون و اشکال متنوع در آمد و بخط الوز نوشته سر فراز فرمود  
 که قال حضرت صاحب راز سید محمد کیسود راز قدس سره  
 اوست که از احده احمد رسید و از احمد به محمد - قال شما شیخ محمد حشتی قدر  
 سره ذات باری تعالی اول احد بود که در همه اشیا مندرج بودند  
 به مجرد خست که در تخم باز آید به جوهر ظاهر میگردد بصورت او که لابن  
 علی صورته اکاب گویند بعینه اوست پس نام احمد یافت و ظهور ثالث  
 که نسبی ظهور ثانی است محمد است قال علیه السلام انا احمد بلامیم  
 وقال من رانی فقد رانی الحق - وقال الله تعالی ان الله خلق  
 آدم علی صورته الرحمن یعنی در وجود حقیقت محمد است و در ظهور و  
 شهود نیز یکے گردد هر صفت نام دیگر در هر منزل ظهور دیگر و  
 نور به دیگر و در هر مقام اسمی دیگر و ذوقی دیگر و شوقی دیگر پیدا میکند  
 و در تحقیر سله آورده که حق سبحانه تعالی را هستی است و هستی و به

عین ذات است و آن هستی را نه صورت است و نه شکل و نه هیئت و نه  
 هیچکلی و نه اورا جدا و نه نهایت و نه ابتدا است و نه غایت با وجود این  
 بشکل ظهور نموده و بحد تجلی فرموده و در ظهور نمود همچنانست که پیش  
 از آن بود و هستی او یکیت مگر لباسهای مختلف و بسیار است و تعینات  
 بحد و بیشتر همه کائنات وجود حقیقت اوست و باطن جمیع موجودات  
 بلکه در همه ذرات عالم از هستی او وجود قائم گشته - و حضرت سید اشرف  
 جهانگیر سمنانی قدس سره فرموده که وجود یکبارست بیش نیست و کثرت  
 ذرات و تعداد کائنات از روئی نمایش است چنانکه روئی واحد درم آید  
 کثرت مرئی گردد - و در رساله عین المعین فرماید که ذات واحد است  
 آنچه در دوکان و حد بود یکیک در بازار کثرت نمود هر آنکه خود را از  
 میان باخت مقصود دریافت و هر که در نظاره ذات انسا و از تفرج صفات  
 برخوردار است از بسکه دودیده در خیالت دارم بهر هر چه نظر کنم  
 ترا بدارم پس از خویش بگو که در میان غیر نیست و در آئینه خویش  
 نگاه کن که حجاب خدای خودی تو می باشد حجاب رو تو هم رو  
 تست در همه حال چنانچه عالم زبس که پیدائی به این ربا

من کلام حضرت میر محمد مسمی الله نقشبندی قدس سره است جناب حضرت  
 صاحب قبله دام برکاتہ ارشاد فرمودند کہ از حضرت ایشان شیخ ما و مولای  
 ما حضرت شیخ کلیم الله جہا آبادی قدس سره الغیر سلسلہ نقشبندیہ گرفتہ  
 اند مباحی حضرت بابرکت اینست  $\text{سے تن آئینہ جان جلوہ جانانہ ماست}$   
 عکس رخ آن نگار در خانہ ماست  $\text{ہد ماسا غر و حد تیم او بادہ ناب}$   
 این عیش ابد نصیب بہ پیما نہ ماست  $\text{ہد و ہر لفظ مبارک آوردند کہ خواجہ}$   
 ماسیح الشیخ خواجہ ابی الفیض ابن عیاض رضی اللہ عنہ میفرماید اثبات  
 غیر نفی خود از من نمیشود  $\text{ہد بت میشود فضیل برہمن نمیشود}$  - معنی این شعر  
 مبارک جناب حضرت صاحب قبله دام برکاتہ ارشاد فرمودند کہ از انت مراد  
 انا است و از انا مراد ہو - پس میفرمایند کہ غیرت چیست نسبت اثبات غیر  
 و نفی خود از من نمیشود و غیر لفظ دہمی است یعنی اثبات غیر و نفی خدا از من نمیشود  
 پس مدح و ذم نزد صوفی تا یکسان نگردد و از غیر حق دور نشود و تا آنکہ از  
 غیر حق پاک نشوی ہمہ عباد اصوم و صلوٰۃ و ظہور کرامات شرک و نفاق است  
 زیرا کہ تا فانی مطلق نشوی مسلماً حقیقی نگردی چرا کہ از خود رفتن و از خودی  
 خود در گذشتن کار مردان است - بنیات کار است کہ از کار سیکار شود و من



مراد بے مراد گردد و از خودی خود بخورشته از وجود خویش درگذشته به  
 اصل خویش رسد فاینما توفیق وجه الله نمایانست و فی انفسکم  
 افلا تبصرون ظاهر بیان است و نحن اقرب الیه من جبل الوریث  
 صریح نشان است و تفحّت فیہ من سر حجاب عیان است و هو معکم اینما  
 گنتم در قرآن است و تو خود بخود سرگردان است و هر چه باین چه نسیان است  
 است که از اصل خویش باز مبدارد و از تعینات نمیکذار و اگر ساکن  
 حجب این خیال درگذرد و عین فی الیقین پیدا آرد سبحان من  
 لطف نفسه فسماء الحق سبحان من کشف نفسه فسمی الخلق  
 یعنی خلق هست نیست نما و حق هست هست نما که غیر کو غیر کو نقش غیر  
 سوا الله و الله ما فی الوجود به مان مان مان مانگ آئینه دل تر و اید آنچه  
 نمودنی است نه نماید و چون قلب صفا پذیرد و لطافت در ذقالب صفت  
 قلب پیدا آرد - بس نور نور میرسد و لطیف به لطیف می پیوندند  
 نو دیده نداری که به بینی او را به عالم بهره است دیده می نماید به دل  
 مومن منظر مهیمن است اگر از آتش غشاق خطره غیر سوخته جبراع محبت محبوبی  
 محبوس و چون که فرمود و فروخته باشد شاید که در آن تجلی نماید قلب المؤمن



عرش الله تعالى بخط النور نوشته سرفراز فرمودند که قلب المومن حرام الله  
 ان یلج فیها غیر الله یعنی دل مومن حرم خداست پس حرام است اگر حرم خدا  
 که در آید در وی بقیه خدائے عزوجل چنانکه حرام است غیر محرم را در حرم  
 مخلوق آید و شد کردن قلب المومن مرآة الصفا گفته اند ابن عباس  
 رضی الله تعالی عنهما در آیه بل هو قسآن مجید فی لوح محفوظ مینویسد  
 که لوح محفوظ دل مومن است از جناب حضرت صاحب قبله دام برکاته بخط النور نوشته  
 سرفراز فرمودند که هیچ علم را نزد خدائے عزوجل جز غفلت و اعتبار است  
 چندان نیست هر چه هست همین است و این برکاته گوشت که جانب  
 پهلوئی چپ انسان مودع است و اگر او صالح باشد تمام اعضاء صالح گردد  
 اگر او فاسد باشد پس تمامش او فاسد باشد و تمام تن را بهما اثر دهد  
 و آن دل است پس این حدیث خوانند ان فی الجسد اذمة لمصلحة  
 اذا صلیحت صلح بها سائر الجسد و اذا فسدت فسدت بها  
 سائر الجسد الا وجه القلب و روزه بر لفظ مبارک آورده  
 که در اجداد و امولا نا حضرت شاه عبدالغفور صاحب قدس سره در پاس انفا که  
 رساله تصنیف فرموده اند من نیز درین شغل حبیب اللیل نگاشته ام

و عادت و معمول حضرت ایشان بود که سلوک مرید درین شغل تکمیل  
 رسانیدند الغرض حضرت موصوف در رساله خود نوشته اند که راه حق سوسه  
 عرش و کرسی و بهشت نیست هم درون نیست ملکوت و جبروت و ذات و لا اله الا  
 هو درون نیست پس درون خود در یاب اشعار بزرگ فرموده است

دل بدل کن جان من از قلب خویش	تا به بینی نور جان را بمیش میش
شاه برگز سکه بر قلعه نذر	ز آنکه او داناست بر برتیک وید
سکه زد شد هر که زد بدل	نقش خود را میکند از آب و گل
پای در گل ماند مرد آب و گل	پای در گل مانده میماند خجل
در دوکان عشق خواهی اعتبار	نقد دار القرب الا شد آرد

لکل شیء مصقلة و مصقلت القلب ذکر الله ابی عزیز  
 باش و فتنه که رو خود بی آئینه نمی توان دید رو او که از همه منزه است  
 که توان دید علی الخصوص ماکه آلائش دنیا آسایش فمیده جایز است  
 فراموش کرده غافل باشیم و با وجود این غفلت خود را عاقل نامیم جایز  
 آن دارد که ازین دعوی بیجا و انا مارا دیوانه گوید هم خدا خواهی بود  
 هم دیوانه و این خیالت و محالست و جنون بد عاقل نیست

از اولم غفلت پیدا فوس که او با تو و تو با دیگرے این چه حال پریشانی  
 حالی است که واجب الوجود از روئے کرم وجود بر ممکن الوجود پیش از  
 پیش عنایت نموده و وجود ما بود ترا از وجود بخشش عامه خود از خاک  
 برداشته به امتیاز انسان بنیان الهی سرور از کرده پس حق  
 چشم پوشیدن و بر غیر کشیدن جا آنست که دو عالم بر تو تعزیت کنند  
 اشراق در عین آگاهی چه غفلت نمود که آگاهی ما غفلت ما است  
 کجا رفته که باز آید و کجا پنهان است که نماید هر چه خواهی از خود خواه اما  
 خود را نخواه که همه مرا تو و تو مرا او - **مثنوی**

ای منظر رحمت الهی تو بیل بوستان اوئی از قید تعبدات برخیز از خود نه روی خدا نیابی هستی خودی اگر بودی هر کس که فناء خود نماید	می خواه ز خویش هر چه خواهی هم بدم لا مکان اوئی وز بند تعلقات پر مینر در خود به نگر که آفتابی بر خود در غیر را کشودی در مائے بقا برو کشاید
--	--

جناب حضرت صاحب قیام بر کاتہ باین کلمہ من عنایت نامہ تحمیر

فرمودند در اینجا بچینست نقل برده میشود - هو الحافظ المصین دستبردار  
که مفرات نیازمند آن میان احمد علیست چشتی زید عشق و حیات  
پس از ادعیه فراوان واضح باد که بفضل تعالی شأنه احوال محمد صفار و کباب  
بخیر و عافیت است و خیر و عافیت آن برادر مطلوب - ای برادر شهادت  
در دکن گذارسته نمی آیم بلکه شما هر وقت نزد من اند و من نزد شما ام مرا  
دور ندانی تحت اقرب الیه منک و لکن لا تبصر و فی الحقیقه  
عاطف گفتم من کیستم و تو کیستی من از تو و تو از منی نه من منم نه تو تویی -  
حاج ای عاشقان اگر عاشقان من نیستم من کیستم به این صور خیالی  
را من و تو گفتن عین نادانی است من نیم و الله یاران من  
نیم به جان جانم سر سرم تن نیم به نزد حضرات صوفیه قدس سرهم  
خیال غیر کفر است و شرک عظیم است میان عاشق و معشوق هیچ  
عائیل نیست به تو خود حجاب خودی حلقه از میان برخیز به چون  
از خودی خود و ورشده می بخداری اذ اجاء الحق ذوق الباطل  
نقد وقت تو خواهد شد قطعه بخدا غیر خدا و در وجه چهره نیست  
بلی نشانست که روانه و نشان چهره نیست به چند مجور نشینی

۲۲  
بخیال گران به نیمه در ملک یقین زن که گمان چیرے نیست چندان  
مزید حیات جاودانی باد بحرمت النون والصاد و علی آلہ الامجاد و  
بحق شیخا و مرشدنا خیر العباد شاه خیر آباد - المرقوم ۶ رجب المرجب  
روز چهارشنبه شب یخشنبه ۱۲۰۰ هجری از بده طیبہ حضرت اجمیر مرقوم  
یافت پشیا بیہات کہ کدام دام غفلت از حضور دوام دور میدارد  
یا وجودیکہ آن واجب الوجود در وجود ہر موجود خود را خود بخود اظہار  
آوردہ بہ انی انا اللہ لا اله الا انا جلوه دادہ است و از حق جتر حق  
بظہور نرسیدہ است بکہ وحدت در کثرت پیدا و پنهانست -

جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ عنایت نامہ تحریر فرمودند و اینجا  
مقل کرده میشود ایست - حامداً و مصلياً و مسلماً - کرمفرمایان ہذا  
میان غلام علی شاہ زید عشقہ و محبتہ بعد از ادعیہ از دیاد عشق و حصول  
شوق واضح باد سگ کوئے حافظ میگویی ہر چہ کہ می نگریم در  
نظم ہست دوست پد نیست کسی غیر او فاش بگو اوست اوست  
بدان ای درویش اوست کہ بود اوست کہ ہست اوست کہ باشد  
یعنی اوست کہ بود در غیب اوست کہ ہست الان کہ اسکان اوست

که باشد انی انا الله الواحد القهاس شان اوست من میستم من  
 میستم من و تو شان اوست من و تو نام اوست من و تو نشان اوست  
 الله الله من کجا و این سخن کجا خود بود که بخودی خود آمده ظهور خود را  
 خود بخود ظاهر ساخت آلا انسان سهری و انا سهری فرمود هر چند  
 که مظاهر اولات و لا تعد و لا تحصى اند اما طالب را باید که یک مظهر را بگیرد از و  
 فائده حاصل کند و نام آن مظهر ذات پاک شیخ است پیر آئینه مرید است  
 و مرید آئینه پیر یعنی پیر در آئینه مرید خود را می بیند و مرید در آئینه پیر خدا  
 را می بیند - قال شیخنا و مرشدنا حضرت خواجہ فرید الحق والدین گنجشکر  
 قدس سره پیر مشاط مرید است الله الله چه بر آید ایت مریدان صادر  
 شده اگر متقی ازین معانی گفته شود و فتنه شود الله الله این غلام را  
 چه طاعت که معانی کلام مولی گوید سبنا لا تاخذنا ان نسینا او  
 اخطانا پیر غسل دهنده است و مرید مرده پیر آفتاب او مرید سایه او  
 پیر طبیب و لها است و مرید بیمار - سگ کوئے حافظ میگوید  
 مرشد کامل طبیب حاذق اندیشمند هر مرید میراد و دیگر دهند و زیاده  
 نوشتن زیاده زیاده ترقی فنا و حصول بقا با و بحرمت النون و الصا

د علی آلہ الامجاد بحق شیخنا و مولانا خیر العباد شاہ خیر آباد۔ از حاضر الوقت  
 میان احمد علی و میان محمد تقی و عبد الکریم و ہمہ فرزندان و برادران  
 سلام سلامتی عشق برسد۔ عرض کاتب الحروف غفرلہ درین عنایت  
 دوستی و داخل اند من کلام و حد نظام جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ  
 است کہ وقت تحریر عنایت نامہ فی الوقت نظم فرمودند شاید کہ در دیوان  
 مبارک داخل نیست برا علم و آگاہی درینجا ذکر کردہ شد۔ آدم بسر  
 مطلب کہ از خود آگاہ شود قدم مردانہ وار ہر دم در بدر جرائی چون آذین  
 در بدر نہ آئی در بند حرص و ہوا مبتلا باشی خوش آن دانائے کہ دیوانہ  
 او باشد خوش آن عاقلے کہ بگمانہ او باشد ہرچہ بہت درون تست  
 منزل گہ خاک سیر پاک است چرا کہ در شان او لولاک است امر کہ او را دست  
 بیباک است او الانہ را ہم اند و ہناک کافی کلماتہ القدسیہ لولاک لہما  
 خلقت الافلاک یا محمد اگر تو نبود یہ نہا فریدمے افلاک افلاک کیا  
 و خدائی خود آشکارا نکرد یہ ازینجا است کہ فرمود انامن نور اللہ  
 و الخلق من نوری جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ بخط انور نوشتند  
 کہ اللہ نور السموات و الارض بے آئینہ محمد رسول اللہ دیدن



دیده بسوزد هم در آئینه احدی جمال احدی توان دید یعنی بیله آئینه  
 دیدن جمال معشوق حجاب است پس چون پرده دیدن ضرورت شد  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه ای من عرف نفسه ای من  
 عرف نفس محمد هر که نفس را شناسد فقد عرف نفسه ای من نفس  
 محمد یعنی هر که شناسد نفس محمد را فقد عرف ربه یعنی این ما  
 نفسه عاید بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم - ای من عرف  
 نفس محمد که لقد جاءکم رسول من انفسکم تدین معنی جلوه گری  
 میکند معرفت صفا از معرفت نفس محمد علیه السلام حاصل کن و فی انفسکم  
 افلا تبصرون شاید بیان است ابیات مقصود همه کون وجود رویت  
 دین خلق به جلگی طفیل کویت + ایمان موحدان ز حسن رویت  
 کفر همه کار زلف مویت - جناب حضرت صاحب قبله دام برکاته بخط انور  
 نوشتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند من عرف نفسه  
 فقد عرف ربه درین معنی قول حضرت علی کرم الله وجهه است که  
 هر که نفس خود را شناخت یعنی وجود قیومیت را بآئینه جان خود دریا  
 من عرف نفسه ای من عرف نفس محمد یعنی هر که شناخت نفس محمد



قد عرف سیده پس تحقیق بشناخت رب خود را چنانکه فرمود حضرت  
رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من را فی فقد مرہائی مہائی ورین اشہ  
نکتہ این کہ حضرت رسالت علیہ السلام ہر گاہ کہ نور ذات اللہ را  
در آئینہ نور خود دید فرمان شد کہ ایے حبیب در آنجا لیکہ مارا در خود  
بینی شرک گرد باید کہ مارا بخود بینی تا از شرک خلاص یابی ہمچنان  
دیدن مخصوص و خاصہ ہر اذات حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم است لاکن دیگر انبیاء و اولیاء در پردہ حضرت رسالت علیہ  
السلام یعنی در پردہ آئینہ محمدی دیدہ اند و ہر روز قیامت حضرت  
علیہ السلام جمال احدی بخود معاینہ کنند دیگر انبیاء و اولیاء در  
پردہ محمدی بہ بینند و پردہ لائے حضرت رسالت بر انتہا اند -  
جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ بخط انور نوشتہ سرفراز فرمود  
کہ حضرت شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ سرہ  
در رسالہ خویش غشتہ میراہ المؤمنون فی الآخرۃ کمایلہ الاولیاء  
فی الدنیا و میراہ الاولیاء فی الآخرۃ کمایلہ الانبیاء فی الدنیا  
و میراہ الانبیاء فی الآخرۃ کمایلہ النبی علیہ السلام فی الدنیا

ویراه النبی علیه السلام فی الاخره وهو المقام المحمود  
ای کایستارک فيه له من الانبیاء المرسل والاولیاء  
امته ونحو نور نوشته سرفراز فرمودند که معرفت سہابی بہابی یعنی  
شناختن پروردگار خویش را از ہمان نوریکہ از پر تو احدیت ربودہ بود  
وہم بدان نور آن نور را دریافت یعنی او تعالی شائد کہ خود در جمیع شایا  
بر صفت روحانیت و قابلیت تصرف میکند چون عوام را نظر ہر  
ظاہر اہرہ <sup>ست</sup> ظاہر امی بینند و صدور فعل را از ہیئت و شکل <sup>ست</sup> ہمیشہ تصور  
میکند و ثواب و عقاب بدو لاحق گردد و عوام چہ کنند مخدور اند  
زیراکہ آنقدر بینائی نیافتند کہ جان ہمہ حیوان در میان اشخاص  
و ہیئت ایشان ادراک کنند و نظر خواص از جہالت نور احدیت  
پر نور <sup>ست</sup> ربودہ آہم بدان نور آنکہ نور النور است درمی یابد و صدور افعال  
و اقوال از ان شکل تصور نمی کنند بلکہ از ان نور میداند و مخلوقات  
را در میان ساقط می شمارد - خواجہ جنید فرمودہ افان الحاد  
اذا قرن بالقدیم لم یبق لہ اثر و در بعضی وجود حادث  
چون نزدیک شود بقدم باقی نماند مرا و انشائی از حدث چنانکہ

روزی شخصی پیش رئیس الطایفه خواجہ جنید الحمد شد گفت شیخ  
 فرمود اتم یعنی رب العالمین باو بگو آن شخص گفت من العالمین  
 معنی تذکر مع الله قال الجنید فان الحادث اذا قرن بالقدم  
 لم یبق له اثر یعنی بگو رب العالمین بدرستی و راستی کہ چون حادث  
 با قدم قرین گردد باقی نماند اثر آن حادث پس طاقت بشر کیاست  
 ذات دارد مگر در صفات صفایا بد تا بصفتی نماید عوام مردم جز مردم  
 نمی بیند و چشم حق بین جز حق در نظر نمی آرد هر آنکه آب از چشمه و حیات  
 یافت تماشا سائے منظر هر در خود دریافت و الله علی کل شیء محیط  
 همین معنی دارد - جناب حفر تصاحب قبله دام برکاتہ بخط مبارک  
 رقعہ حضرت خواجہ باقی باشد صبا قدس سرہ نوشته سرفراز فرمودند کہ  
 بسم الله الرحمن الرحیم رقعہ حضرت خواجہ باقی باشد قدس سرہ کہ خلیفہ  
 خود سید کمال ارسال فرمودہ بودند الحمد شد کہ خاطر جمع شد از جانب  
 آن برادر والا کبرایہ برادر عارف ہمہ کار ما یکے میکنند بی آنکہ خواہش  
 در میان باشد و از ہمہ کار ما بد محض باشد بجز آنکہ منکر کار بد باشد  
 بہمہ کس آمیزد بی آنکہ تعلق خاطر باشد و خدا را عین ہمہ داند و در ہمہ

ببیند بر آنکه هیچ یک را خدا گوید و خدا را و راسه همه باید بپای آنکه در میان  
همه دوئی باشد مشرب عارف از همه شر بهای جدا بپای آنکه مشرب هیچ کس  
را غیر مشرب خود داند و همه شر بهای برمی آید بپای آنکه آلوده شر بپای شود خدا  
را میخواند که بر آنکه در و منند شود و از خدا گاه و بگاه میسرود و آنرا غفلت را  
غیر حضور باید و در عین غفلت حاضر است و در عین غفلت حاضر است و در عین غفلت  
عارف در نشاء زیاده از شهود او است در نظر هر دیگر و حکم متابعت  
اکمل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال مشرب عارف  
و در همه شیوهها و در همه کارها لذت تمام دارد و در عالم ما هم لذت کلی  
دارد بپای لذت عارف هم حق آدم خلق و خدائی را عین بندگی  
و بندگی عین خدائی و نه به بندگی کاری دارد و نه به خدائی که حقیقت  
او بالاتر از بندگی و خدائی است اگر عارف را پرستی که هیچ چیز میدانی  
در هیچ چیز می یابی گوید که هیچ نمیدانم و هیچ نمی یابم و اگر گوئی هیچ چیز  
مجهول تو هست گوید که هیچ چیز مجهول من و مقصود من نیست و همه  
معلوم است اما موجود هست در من عارف همه دارد و هیچ ندارد و کار خدا  
منه در ضد است و حیرت در حیرت و هیچ فکر و اندیشه ندارد و خود بخود است

و خود سو خود است و اختیار در میان نه هر چه در عالم واقع میشود  
 خواست عارف آونہ بے خواست عارف و نہ مقصود عارف است  
 و نہ مرد و عارف و عارف نامے بیش نیست بلکه عین معرفت است  
 و معروف اسمی بیش نیست بلکه مسمی عارف است - عارف و معروف  
 از دو نام و ہی بیش نیست کو عارف و کو معروف - این است حقیقت حال  
 کہ هیچ حقیقتی نداند و این است نہایت معروف کہ عین معرفت جہل است  
 کجا معرفت و کو حیرت ہر دو حقیقت و نہ ذات عارف کم است آنچه از  
 عارف معلوم است عین و آئی و را و قا است کہ نامی ہمہ او است کہ ہم  
 معلوم و ہم مجهول نہ معلوم و نہ مجهول و عارف چون از حساب زمان  
 و مکان برآمدہ دنیا و آخرت او را یکیت و پشت و دوزخ او را یکیت  
 بشنو کہ سخن مجمل گوئی شد و درینوقت گنجایش تفصیل نیست مجمل آنکہ خدا  
 را یاد کنی بجز آنکہ خداے را بت خود سازی و خود را فراموش سازی  
 یے آنکہ از خود غافل باشی از ظہور حقیقت یا دعوی معرفت داشته باشی  
 یا شہود نہ حاضر باشی و نہ غافل و نہ بندہ باشی و نہ خدا باشی نہ هست  
 باشی نہ نیست نفہم متابعت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

لازم دار بی آنکه محمد را غیر حق دانی یا حق را منحصر دانی در محمد که محمد  
 حق است و حق محمد و محمد عالم است و عالم محمد تو عالمی و حق تو عالم و  
 حق توئی حق حق حق محمد محمد محمد تمام شد در حیدر آباد و کن تبارک  
 سوم ماه مبارک ربیع الاول روز پنجشنبه در حافظ یانغ بر چو تره زیر  
 درخت تمرند بوقت ظهر ۱۲۹۸ هجری - علی صاحبها الف الف صلوة  
 و سلام بخدا کاتب الحروف محمد حبیب علی چشتی النظمی النظمی  
 آدم بهر حرف مقصود روزی بر لفظ مبارک آورند که هر آنکه  
 از عجز و ادب یافت - خواجه جمال الحق والدین حسن چشتی قدس سره  
 العزیز للمبارک فرموده تا توانی تو حسن تاج ادب بر سر دار  
 با ادب باش که حق را با ادب یافته اند - اگر نظر بر آفتاب داری  
 قلب نیاری تا آنکه او را پس پرده بینی - و آن پرده احمدی است  
 که در و جمال احدی پنهان است من عرف نفسه فقد عرف ربه  
 ای من عرف نفسه بمحمد بالعجز و الفناء فقد عرف ربه بالقدر  
 و البقاء تا آنکه از محمد آگاه نشوی از حق دور باشی - گفته اند که دیوانه  
 خدا باش و از محمد بهوشیار باش هیچ با خدا دیوانه باش و از محمد شورش



بستان حضرت صاحب قبله دام برکاته بر سر خط مبارک آورده اند که دیوانه  
 باشم خوش دارم و ز محبت بوشیار باش تا آنکه بوشیاری  
 کردی نکرد تا آنکه دیوانه شد از نشوی و در حالت که دیوانگی است  
 تمام بوشیاری از اینجا است که اشجع او و محبت جمع الجمع سخن  
 اول دیوانگی است و آخر آن بوشیاری - ابیات - هر که که قدم  
 زخم و رکوش تو بود به هر گوشه که رفتم میا بوش تو بود به گفتیم مگر در  
 راهی است به هر راه که دیدیم هر کس تو بود به خوش آن را میست  
 بانه است خوش آن بانه ای که بقا بخشنده است خوش آن بانه ای که لقمانیده است  
 خوش تن تا بیک طایع از بجز آن است خوش بجز یک چشم امید بر آن است خوش آن  
 امید یک فردا بکار آید خوش تو و آنیکه دیار نماید خوش تو ویدار که کار نماید خوش آن  
 بانه ای که با ما باشد اللهم العیا العاک و ذوق و شوق و محبت و عشق  
 بفضاک مکرک انکسان بیابک انما قهر بیابک انما ضیف بیابک ارحمنی یا ارحم  
 الراحمین بفضله و وسیله حبیبک و نبیک محمد سید العالمین و آله الطاهرین  
 و اصحابه الکریمین و بحر مہ شیوخنا الواصلین الکاظمین و بزمه مرشدن الاکابر  
 خواجہ حافظ محمد علی شاہ سلطان المہدیین و محسن مرشد نامرأة العاشقین  
 حقہ خواجہ سید محمد حبیب علی شاہ ادامہ اللہ برکاته الی یوم الدین عن آل  
 و نشعین تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فقط بقلم فرید خان طرطوسی

